سایت کجارو

«مرکز تبادل کتاب» واقع در خیابان شهید مظفر شمالی، بهترین جایی است که می‌توانید کتاب‌های‌تان را مبادله کنید. بازدید از این مرکز برای عموم آزاد است. قفسه‌های مختلف داخل آن نیز پر از کتاب‌هایی است که می‌توانید آنها را بردارید و مطالعه کنید. در واقع فرصت برای انتخاب کتاب‌های جایگزین در این مرکز فراهم است تا کتاب‌های‌تان را با حدود ۲۰۰ هزار جلد کتاب این مرکز تعویض کنید

## گفت‌وگو با مسئول فرهنگی مرکز تبادل کتاب

# کتاب‌هایم را برای مبادله کجا ببرم؟

راهنمای مبادله کتاب

[یاسر نوروزی] در یکی از روزهای شلوغ پایتخت از فروشگاه بزرگ کامپیوتری حواشی چهارراه ولیعصر(عج) بیرون آمدم و دیواره‌ای دیدم منقش به عطف‌های کتاب؛ سردر آن نوشته بود «مرکز تبادل کتاب». پیش‌تر اخبارش را شنیده بودم و کارشان را می‌دانستم اما این‌بار رفتم داخل ببینم چه خبر است. بازدیدکنندگان حدود ۲۰ نفری بودند؛ در محوطه‌ای مثلا فرض کنید به اندازه نصف یک استادیوم. قفسه‌های تودرتو البته راه دید را می‌بندد و ممکن است در طول و عرض آن اشتباه کرده باشم. اما خب سالنی نسبتا بزرگ بود با کتابخانه‌های چوبی که دور تا دور را پوشانده بود. وسط‌های سالن هم کتابخانه چیده بودند. بالای هر بخش هم موضوع کتاب‌ها طبقه‌بندی شده بود؛ طبیعتا برای اینکه بازدیدکنندگان بدانند با چه کتاب‌هایی مواجه هستند. هر چند شکل و شمایل یک کتاب‌فروشی نو را نداشت؛ طبیعی هم هست. به هر حال اینجا «مرکز تبادل کتاب» است و قرار است مردم کتاب‌هایشان را با هم معاوضه کنند. با این حال یکی دو قفسه از بین چند ده قفسه هم اختصاص دارد به کتاب‌های نو. در این قفسه‌ها چند جلد کتاب «دنیای سوفی» را دیدم نوشته یوستین گردر. کارشناسان تعیین قیمت، چند کتاب را هم روی هم چیده بودند که نشان می‌داد تازه رسیده. یکی از آن‌ها کتاب «سیاه‌چاله‌ها» بود که در اولین سال چاپ هم از سوی انتشارات «مازیار» به نظرم گران رسید. در واقع در حال تصویرسازی مرکزی هستم که قطعا اگر پا به آنجا بگذارید، کتاب‌هایی خواهید یافت. خودمان هم همیشه کتاب‌هایی در خانه داریم که می‌خواهیم برای مبادله آنها اقدام کنیم. با این مقدمه «مرکز تبادل کتاب» راه مناسبی به نظر می‌رسد. این مرکز تابستان ۱۳۹٤ در چهارراه ولیعصر، ابتدای خیابان شهید مظفر شمالی تأسیس شد اما تبلیغات چندانی نداشت. برای همین هم ممکن است خیلی از علاقه‌مندان کتاب با این مرکز و سازوکار تبادلاتی آن آشنا نباشند؛ هر چند که این روزها به خاطر بالارفتن قیمت کتاب رونق بیشتری گرفته. افزایش قیمت طبیعتا باعث شده علاقه‌مندان بخواهند به جای خرید دوباره، کتاب‌های‌شان را با کتاب‌های دیگری جایگزین کنند؛ جای اینکه هزینه کنند و کتاب‌هایی دیگر بخرند. برای همین داخل «مرکز تبادل کتاب» رفتم و با مسئول فرهنگی این مرکز، محمدعلی حبیبی، گفت‌وگو کردم؛ گفت‌وگویی که با مطالعه آن می‌توانید به کم و کیف عرضه کتاب‌ها و تحویل کتاب‌های جایگزین برسید.

**از اینجا شروع کنیم که من کتابی دارم و می‌خواهم به مرکز شما بفروشم؛ چه باید بکنم؟**

به فروش می‌رسانید ولی علنا هیچ پولی رد و بدل نمی‌شود. شما اعتبار به دست می‌آورید. کتابی دارید، به فرض ۲۰ جلد کتاب دارید، می‌آورید به سازمان تبادل کتاب ارایه می‌دهید. این کتاب‌ها به شکل امانی پیش ما می‌ماند. ما یک پنل برای آن تشکیل می‌دهیم، تا زمانی که خواهانی برای این کتاب‌ها پیدا شود؛ هم‌زمان بر اساس کارشناسانی که داریم، قیمت‌گذاری هم می‌کنیم.

**یعنی من قیمت نمی‌گذارم؟**

می‌توانید خودتان هم قیمت بگذارید ولی قیمتی که می‌گذارید باید کارشناسی شود؛ درواقع باید قیمت معقول باشد. کتاب که به لحاظ قیمت کارشناسی شد، بنده مثلا خریدار هستم، می‌آیم آن کتاب را برمی‌دارم، ۱۵درصد این مبلغ، کارمزد موسسه کتاب است، مابقی به پنل طرف واریز می‌شود؛ پنلی که به واسطه عرضه کتاب‌هایش اعتبار گرفته و شارژ شده. حالا براساس آن اعتبار، می‌توانید بیایید و کتاب بردارید. به هر میزان اعتباری که در پنل‌تان دارید می‌توانید جایگزین آن کتاب بردارید.

**درواقع پولی بین دو نفری که در حال تبادل کتاب هستند، رد و بدل نمی‌شود. اگر هم پولی رد و بدل شود، همان ۱۵درصد مرکز تبادل کتاب است؛ بابت خدماتی که ارایه داده؟**

بله، این درصد درواقع کارمزد نگهداری از این کتاب‌هاست.

**در سایت‌تان دیدم نوشته‌اید ۲۰۰هزار جلد کتاب دارید؛ خب این ظرفیت که ثابت نیست، درست است؟**

مرکز کاملا در حال توسعه است؛ یعنی فاز بعدی این مرکز اهدای نمایندگی در شهرستان‌هاست. ولی فعلا مرکز با این گستره جوابگوی تهران بوده و است اما خب براساس تقاضا گسترش پیدا خواهد کرد.

**استقبال متقاضیان چطور بوده؟ بیشتر از چه طیف‌هایی هستند؟**

الان با توجه به بالارفتن قیمت کاغذ و کتاب استقبال خیلی عالی شده. اگر بخواهیم دانشجویان را در نظر بگیریم، کتاب‌های هر ترم را یک ترم استفاده می‌کنند و بابت تبادل بهترین گزینه برای دانشجویان و مدارس است؛ یعنی یک سال تحصیلی فرد می‌آید از کمک‌درسی‌هایش استفاده می‌کند، بعد برای سال بعدی یا ترم بعدی اقدام می‌کند. به این ترتیب این کتاب‌ها هم استقبال زیادی داشته‌اند. به اضافه اینکه اکثر رمان‌ها، یک بار خوانده می‌شوند. پس معمولا دوباره به مرکز تبادل کتاب برگردانده می‌شوند تا کسان دیگری هم استفاده کنند. درواقع مرکز تبادل کتاب از این حیث به چرخه مطالعه هم کمک می‌کند و می‌تواند آمار مطالعه را بالا ببرد.

**ضمن اینکه چرخه مستقیم پول را حذف کرده‌اید که احتمالا فقط افرادی که اهل مطالعه هستند، به این مرکز بیایند؛ درست است؟ درواقع می‌خواستید سودجویی بی‌جهت و یک نوع بازار کاغذ به وجود نیاید.**

دقیقا. ما دو گزینه مد نظر داشتیم؛ یکی از اهداف‌مان رویکرد اقتصاد مقاومتی بود. ما می‌خواهیم از این قابلیت استفاده کنیم و چرخه تبادل کتاب را راه بیندازیم تا هزینه زیادی بابت کتاب‌ها نشود. دومین موضوع هم حرکت خودجوش فرهنگی است؛ چون این حرکت خودجوش می‌تواند کاری کند که کتاب‌ها را در اختیار همه قرار بدهد تا دست به دست بچرخد.

**پس هر فردی که علاقه به تبادل کتاب از طریق این مرکز دارد باید بیاید اینجا و کتاب‌هایش را تحویل بدهد؟**

اگر بالای ۵۰ جلد بود، پیک ارسال می‌کنیم درِ منزل و کتاب‌ها را تحویل می‌گیریم.

**بدون هزینه؟**

کاملا رایگان؛ اما اگر زیر ۵۰ جلد باشد، خود فرد حضوری باید بیاید و کتاب‌هایش را تحویل بدهد.

**در این مدت که اینجا بوده‌اید، عموما مردم چه کتاب‌هایی را برای تبادل می‌آورند؟**

افرادی که به اینجا آمده‌اند، واقعا از همه قشر بوده‌اند و من نمی‌توانم طیف خاصی از کتاب نام ببرم که مثلا بیشتر عرضه شده یا خواهان داشته؛ از دانشجو و محصل گرفته تا افراد کتاب‌خوان دیگر آمده‌اند. افراد با هر سلیقه‌ای می‌توانند از آثار این مرکز استفاده کنند. ضمن اینکه ما اینجا علاوه بر تبادلات، امکانی به وجود آورده‌ایم که همایش‌ها، جلسات، رونمایی از کتاب‌ها و رویدادهای دیگر مربوط به کتاب هم در این مرکز انجام شود.

**اما تبلیغات‌تان خیلی محدود بوده؛ در حالی که مردم اگر بدانند چنین مرکزی فعال است، من مطمئنم بسیار بیشتر از آن چیزی که من امروز اینجا دیدم، از آن استقبال می‌کنند.**

ما حدود یک ماه است که فعال‌تر شده‌ایم. اگر بنرهای‌مان را در سطح شهر دیده باشید، درواقع گسترده‌تر در حال تبلیغ این مرکز هستیم. مدیریت جدید مرکز آقای میرزایی هم کاملا به این موضوع متعهد است و منشأ تحولات بسیار خوبی در مرکز بوده؛ چون نگاه جدیدی در این مرکز تزریق شده و به موازات آن تبلیغات را هم بالاتر برده‌ایم؛ مسلما ادامه پیدا خواهد کرد. ضمن اینکه ما در نظر داریم به جایی برسیم که حتی تحویل کتاب هم در جلوی در منزل انجام شود؛ یعنی کاربر خریدش را انجام بدهد و ما برایش ارسال کنیم.

**درباره کتاب‌های درسی و کمک‌درسی که گفتید فقط یک مشکل وجود دارد. از چه سالی کتاب تحویل می‌گیرید؟ چون به هر حال اگر قرار باشد کتاب درسی ۲۰ سال پیش را هم بگیرید که متقاضی نخواهد داشت!**

کتاب‌های آزمونی از سال ۹۵ به بعد فقط تحویل گرفته می‌شود و کتاب‌های درسی هم تا زمانی که تغییری نکرده باشند.

قیمتی که به عنوان فروشنده می‌گذارید باید کارشناسی شود؛ درواقع باید قیمت معقول باشد. وقتی کارشناسی انجام شد، ۱۵درصد مبلغ به عنوان کارمزد مرکز تبادل کتاب در نظر گرفته می‌شود و مابقی آن به پنل کاربر واریز می‌شود؛ پنلی که به واسطه عرضه کتاب‌ها اعتبار گرفته و شارژ شده. حالا براساس آن اعتبار، خریدار می‌تواند کتاب بردارد. درواقع به میزان اعتباری که در پنل دارید می‌توانید جایگزین، کتاب بردارید

## پیشخوان

# یک رابینسون کروزوئه مونث

[میترا زمانی] عصر یک روز چهارشنبه خبری در آمریکا پخش شد مبنی بر جنگ ایالات متحده با عراق. ماجرا را دست‌کم در شروع قصه خیلی‌ها جدی نگرفتند؛ چون تمامش را پیتزافروشی به نام میکس گفته بود. گفته بود به‌زودی این جنگ اتفاق می‌افتد. یک عده دستش انداختند و یک عده هم به ریشش خندیدند. اما تا تحلیل و تفسیر اتفاق بیفتد، خبر پخش شده بود و به هر حال چه چیزی شتابنده‌تر از شایعه؟ پیچید و ظرف چند ساعت نشده همه از جنگ ایالات متحده با عراق می‌گفتند. بعد هم که جنگ اتفاق افتاد. میکس پیشگو بود؟ ساحر بود؟ غیبگو؟ این پیتزافروش معمولی هیچ‌کدام از اینها نبود فقط فروشگاه بزرگ پیتزافروشی‌اش کنار کاخ سفید است. ساعت ۱۰ شب تا ۲ صبح یک عالمه پیتزا برای کاخ سفید سفارش دادند. تجربه میکس می‌گفت در بحران‌های دیگر هم همین اتفاق افتاده بود؛ یعنی ناگهان کارمندان کاخ سفید پشت هم تا صبح پیتزا سفارش داده بودند. به هر حال طبیعتا باید شب را داخل کاخ سفید می‌گذراندند و غذا را با فست‌فود سر می‌کردند. برای همین میکس یک دودوتای ساده کرد و گفت بله، جنگ قریب‌الوقوع است؛ امشب یا فردا! و اطلاعات این‌طور به بیرون درز کرد! این ماجرا را از کتاب «۱۰۰ داستان ناگفته از جنگ‌های تاریخ» ذکر کرده‌ایم. انتشارات معین چند سال پیش کتاب‌هایی در قطع خشتی با این عناوین چاپ کرد: «۱۰۰ داستان ناگفته از تاریخ»، «۱۰۰ داستان ناگفته از علم»، «۱۰۰ داستان ناگفته از موسیقی» و... مثلا هیچ می‌دانستید ادیسون در پایان عمرش چه جنایت‌هایی کرد؟ یا موتسارت چطور مستخدم بیچاره‌اش را از خانه بیرون پرت کرد؟ این‌طور نکات ریز و جزیی تاریخ را فقط می‌شود در این نوع کتاب‌ها پیدا کرد. البته باید دقت کنید ناشر و مترجم در انتشار این کتاب‌ها اهمیت دارند؛ چون گاهی نکته‌هایی غیرواقعی و تخیلاتی واهی به نام نکات تاریخی چاپ می‌شوند و نباید این دو را با هم اشتباه گرفت. کتاب‌هایی که مثال زدم اما کاملا بر مبنای تاریخ نوشته شده‌اند؛ هر چند ممکن است خیلی از روایات آن را نشنیده باشیم یا حتی در بدو امر گمان کنیم که اشتباه است. از این دست کتاب‌ها نمونه‌های دیگری هم هست؛ مثل کتاب «چه کسی موتسارت را کشت» نوشته ارنست ویلهلم هاینه که با ترجمه علی اسدیان از سوی انتشارات «ماهی» چاپ شده است. چه کسی موتسارت را کشت؟ چه کسی سر از تن هایدن جدا کرد؟ و چه کسی چایکوفسکی را به کام مرگ فرستاد؟ فصل‌های فراوان این کتاب همگی البته به مرگ اختصاص ندارند اما در هر کدام نکاتی از تاریخ موسیقی گفته می‌شود که شاید آنها را در گوشه و کناری به‌عنوان ناگفته‌هایی از موسیقی خوانده باشید. پیش‌ترها البته این کتاب‌ها چندان منتشر نمی‌شدند و شاید هم اصلا جذابیت چندانی برای مخاطبان نداشتند؛ اما در این یک دهه استقبال از آنها زیادتر شده. همین کتاب «چه کسی موتسارت را کشت» به تازگی به چاپ دوم رسیده؛ دقیقا مثل کتاب «وقتی هیتلر کوکائین می‌زد و مغز لنین جابه‌جا می‌شد». این کتاب نوشته جایلز میلتون با ترجمه پریسا مرتضوی از سوی انتشارات «چترنگ» چاپ شده است. این بار هم حوزه‌های متنوعی در این کتاب می‌بینید؛ از جنگ گرفته تا ورزش، دانش، سیاست و... با این حال معدود مقالات آن در بعضی سایت‌های تخصصی تاریخ ترجمه و منتشر شده؛ نظیر مقاله‌ای که درباره اعتیاد هیتلر در این کتاب نوشته شده و می‌توانید آن را در سایت «تاریخ ایرانی»، در بخش «تاریخ جهان» بخوانید؛ هر چند البته تفاوت‌هایی دارد و آن مقاله برداشتی از نوشته این کتاب است. از این نمونه‌ها باز هم مقالاتی وجود دارند که قبلا شبیه به آن را خوانده‌اید اما در کتاب «وقتی هیتلر...» می‌توانید مطمئن باشید که آخرین اطلاعات جمع‌آوری‌شده راجع به موضوع بحث، پیش روی‌تان است. به عنوان مثال می‌شود به ماجرای اولین کوهنورد قله اورست اشاره کرد؛ مردی که در دهه ۲۰ تصمیم گرفت اورست را فتح کند اما به بالای قله نرسید. هرچند همچنان در این باره شک و شبهه وجود دارد. چون سال‌ها بعد وقتی عده‌ای برای کشف جنازه به اورست صعود کردند، نشانه‌هایی از فتح قله یافتند. با این حال در جمله‌ای تراژیک بعدها این قضیه چنین تفسیر شد: «بالا رفتن از یک قله به معنای فتح آن نیست بلکه اصل بازگشتن است!»

بسیاری از فصل‌های کتاب هم برای نخستین‌بار است که به فارسی ترجمه می‌شوند و پیش از این رد پایی از آنها در سایت‌ها یا کتاب‌ها ندیده‌اید. نمونه‌ها فراوان است اما یکی از مثال‌هایی که ممکن است تکه‌هایی راجع به آن خوانده باشید، زنی به نام ایدا بلک‌جک است. با این حال شایعات ژورنالیستی درباره او در این کتاب کنار می‌رود و اصل واقعه روایت می‌شود. ایدا قرار بود همراه چند نفر دیگر امکان زندگی در جزیره‌ای پوشیده از یخ در قطب شمال را تجربه کند؛ آزمایشی که سال ۱۹۲۱ به دست یکی از کاوشگران به نام استافنسون کلید خورد. همسر ایدا چند سال قبل مرده و فرزندش هم بیمار بود. برای همین وسوسه شد با مبلغی که استافنسون به او می‌دهد، به قطب شمال برود. استافنسون درواقع می‌خواست با این آزمایش ثابت کند که آن منطقه نیز قابل سکونت است؛ آزمایشی که به بهایی گران‌تر تمام شد؛ چون استافنسون مسافران را در جزیره‌ای متروک و یخی تنها گذاشت و رفت و تا دو سال دیگر هم برنگشت. به این ترتیب آذوقه مسافران تمام شد، تمامی آنها به‌تدریج مردند و ایدا ماند و گستره‌ای پوشیده از یخ و برف. ایدا خلاف مابقی هیچ کاری هم بلد نبود؛ نه شکار، نه ساخت خانه یخی و نه حتی جست‌وجو برای غذا. او ۲۵ سال بیشتر نداشت و با اینکه از نگاه تمام مسافران، بی‌دست و پاترین عضو گروه بود، تا دو سال بعد هم زنده ماند. روزنامه‌ها بعد از یافتنش در جزیره ورانگل تیتر زدند: «یک رابینسون کروزوئه مونث».

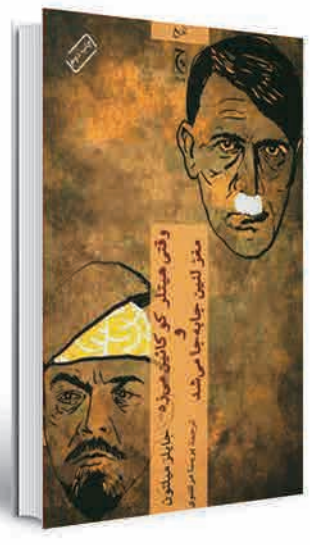

وقتی هیتلر کوکائین می‌زد و مغز لنین جابه‌جا می‌شد
**نویسنده:** جایلز میلتون
**ترجمه:** پریسا مرتضوی
**انتشارات:** چترنگ
**قیمت:** ۳۵ هزارتومان
۲۶۲ صفحه